

## غزل برای درخت



تو قامت بلند تمنایی ای درخت .

همواره خفته است در آغوش آسمان  
بالایی ای درخت  
دستت پر از ستاره و جانت پر از بهار  
زیبایی ای درخت .

وقتی که بادها  
در برگهای در هم تو لانه می کنند  
وقتی که بادها  
گیسوی سبز قام تو را شانه می کنند  
غو غایی ای درخت .

وقتی که چنگ وحشی باران گشوده است  
در بزم سرد او  
خنیاگر غمین خوش آوایی ای درخت .

در زیر پای تو  
اینجا شب است و شب زدگانی که چشمشان  
صبحی ندیده است  
تو روز را کجا؟  
خورشید را کجا؟  
در دشت دیده غرق تماشایی ای درخت؟

چون با هزار رشته تو با جان خکیان  
پیوند می کنی  
پروا مکن ز رعد  
پروا مکن ز برق که بر جایی ای درخت .

سر برکش ای رمیده که همچون امید ما  
با مایی ای یگانه و تنهایی ای درخت .